اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

**دیروز مطالبی را که از این کتاب سنهوری خواندیم خیلی موجز خواندم من مطلع هستم اگر بخواهیم بخوانیم و شرح و توضیح خوب یک چند روزی وقتمان را می‌گیرد که خیلی شاید جایش نباشد.**

**به هر حال معلوم شد که اصولا در باب اکراه بحث اخلاق مداری هم مطرح شده است، یعنی یک نوع اکراه را فرض کردند در مواردی که سلطه‌ی اخلاقی هست، نه واقعا اجباری در کار باشد این ما در روایت واحده‌ای داریم البته این روایت واحده در باب یمین است مرحوم نائینی این طور که در این کتاب آمده به این روایت در باب یمین گفته می‌شود قبول کرد اما در باب بیع نه توضیحاتش را هم دیروز عرض کردیم که مراد**

**و در این روایت این سلطه‌ی اخلاقی تفسیر شده به زوجه و اب و ام فقط سه عنوان آمده و این را در کتاب سنهوری به عنوان النفوذ الادبی، ما گفتی سلطه‌ی اخلاقی ، النفوذ الادبی ، ایشان زوجه را آوردند اب را آوردند ، روحانی مثلا کشیش و کسی که متدین است و کشیش می‌گوید این کتاب را بفروش خودش نمی‌خواهد بفروشد به جهت اخلاقی و احترامی ، روحانی می‌خواهد بفروشد اینها آمدند گفتند این هم یک نوع بیع باطلی است ، این هم یک نوع اکراه است ولو اکراه به معنای تهدید و اسلحه و اینها نیست .**

**و کذلک اگر رئیس اداره به کارمند بگوید نه جزو قوانین اداره باشد این به احترام رئیس مثلا آن را بفروشد می‌گوید این هم یک نوع اکراه است آن وقت این را بحث کردند که آیا این اکراه هست یا نه ، ایشان گفت که اکراه نیست مگر اینکه مشروع باشد و مطلب دیگری باشد و الا قبول نکردند مطلقا .**

**مرحوم نائینی هم این حدیث را مطلقا قبول نکرد در باب یمین قبول کرد در باب غیر یمین مثل بیع قبول نکرد. و آن را ما تعبیر کردیم به نفوذ ادبی یعنی تعبیر ایشان یا سلطه‌ی اخلاقی، حالا انصافش عرض کردیم چون باید نتیجه گیری بشود ، انصافش روایت یک مشکلی دارد یعنی خالی از مشکل نیست که اساسش همان عبدالله بن قاسم است.**

**یک مشکل دیگرش هم این است که خوب منفرد است دیگر روایت مفردی است، نظیر ندارد این روایت مفرد است و شاید هم مشکل دیگرش این است که صدق اکراه به خاطر پدر و مادر یا زوجه بعید باشد عرفا، پدر به او بگوید آقا من ناراحت هستم این خانه‌ات را بفروش من ناراحت هستم، این به خاطر راحتی پدر می‌فروشد آیا این معامله باطل است یا نه ، دقت کردید ؟ این اسمش نفوذ ادبی است یا سلطه‌ی اخلاقی است.**

**ظاهر روایت این است که این هم باطل است دیگر حالا قابل ابطال به قول آقایان چرا چون اکراه صدق می‌کند. در این روایت این است.**

**روایات را متعرض شدیم از حین صدور روایت انصافا در قرن‌های بعدی روایت شهرت یعنی فرهنگ حدیثی شیعه با آن موافق است مرحوم کلینی نقل کرده صدوق نقل کرده مصادر متعدد نقل شده آخرش هم مرحوم شیخ طوسی در قرن پنجم شواهد فراوان است.**

**ما چون در میان شیعه متعارف ما این شده که غیر از آن شواهد اولیه یک شواهد ثانویه هم با آن برخورد کنیم. خود من چون این روزها خیلی حالی ندارم نشد مراجعه کنم آیا اصحاب به این روایت عمل کردند یا نه حالا اگر کسی حال داشت آقایان با این دستگاه‌های کامپیوتر کتب فقهی ما بین ، اولا از خود شیخ طوسی ، آیا خود شیخ طوسی نشد مراجعه کنم در نهایه یا مبسوط یا خلاف آیا به این روایت فتوا داده که حالت مراعات زوجه و پدر و مادر تاثیر گذار باشد در اکراه .**

**عرض کردیم باز سنهوری در حاشیه‌ای که نوشته باز نوشته که برای پدر باز دو جور است یک دفعه پدر ناراحت است ، پدر ناراحت است خانه‌ای ایشان در فلان منطقه است می‌گوید این را بفروش، یک دفعه پدر روی عطف و حنو ابوی به حساب علاقه دارد می‌خواهد نزدیک خودش باشد می‌گوید این را بفروش حالات عاطفه‌ی پدری است ، این را هم حتی سنهوری در حاشیه از این قوانینی که نقل کرده و عده‌ی از قوانینی کشورهای اسلامی و غیر اسلامی را در این باره ایشان نقل کرده بود که دیروز فقط خواندیم ، حتی شماره‌هایش را هم نگفتیم، دارد ایشان شماره‌گذاری کرده من غرضم فقط این بود که این معلوم بشود**

**به نظرم حالا ، دیروز که نخواندیم به نظرم در بحث که من نگاه می‌کردم در خانه از قانون رم باستان هم آورده احتمال می‌دهیم ریشه‌هایش در قوانین رم باستان بوده و طبیعتا کوفه به خاطر اینکه نزدیک پایتخت ایرانی‌ها بود و قبلا فرهنگ در کوفه و نزدیک کوفه حیره یک زمانی یهودی‌ها در حیره خیلی مسلط بودند یک زمانی هم مسیحی‌ها بودند همین کوفه و اطراف کوفه دیرهای زیادی دارد ، هنوز هم بعضی آثارش هست.**

**و مدتی هم حتی یهودی‌ها در حیره، حیره یک مرکز خیلی مهمی بوده نسبت به خودش، کوفه را چون نزدیک او ساختند دیگر حیره شهرت خودش را از دست داد، آن حالتی را می‌گوییم که کوفه را در ابتدا با خیمه بود در زمانی که در زمان عمر ساختند سال هفده بعد خانه‌های حیره را خراب کردند آوردند کوفه را ساختند با آجرها و سنگ‌ها، سقفش را از حیره آوردند، علی ای حال حیره یکی از مراکز تمدن باستانی در اینجا حساب می‌شود.**

**یک دفعه‌ی دیگر هم عرض کردم تقریبا مثلا از حیره که الان نزدیک نجف است الان مثل هفده ، هجده کیلومتر با نجف فاصله دارد عملا کمتر ، الان در حیره که الان تازگی آباد شده است برای خودش از تقریبا از این جا ، نجف و حیره را بگیرید کربلا و تا بصره بروید تا یمن این به حساب منطقه‌ی عرب ، تا جزیرة العرب و تا یمن ، این منطقه‌ای بود که عرب بود .**

**و شاهان ساسانی خوب بغداد نزدیک است دیگر ، شاهان ساسانی اجازه نمی‌دادند به عرب‌ها شیوخ عشایر یا بزرگانشان پادشاه لقب شاه بدهند الا پادشاه حیره ، استثناءا**

**و لذا در میان آنها اگر پادشاه هست همین پادشاه حیره است همین نعمان بن منظر ، همین پادشاه حیره حق داشتند که اکیدر و برادش بشر و اینها حق داشتند که به عنوان پادشاه، و گاه گاهی حتی بعضی از کنفرانس‌های تاریخی کاردینال‌های طراز اول مسیحی هم در حیره است اصلا ، خیلی سابقه دارد.**

**این قانونی الان دارند در دنیای مسیحیت که پاپ را معصوم می‌دانند یعنی پاپ را می‌گویند حتی خطا هم نمی‌کند و این که سیصد و سیزده کاردینال ایشان را تعیین می‌کنند به اصطلاح ما می‌گویند طریقیت دارد و الا پاپ منسوب من قبل الله است ، معصوم است و منسوب من قبل الله است، اینها طریقیت برای تعیین او دارند .**

**این مطلب در حیره اتخاذ شده است، خود این مطلب ، یک اجتماعی بزرگان سراسری کاردینال‌های مسیحی داشتند در سال 430 نوشتند تاریخش را هم نوشتند، این اجتماعش تصادفا در حیره بود همین حیره‌ای که الان محل کلام ماست می‌خواهم بگویم که این مرکز تمدنی بسیار بزرگی است حیره و چون نزدیک کوفه بود احتمالا مثلا این مطلب را خدمت امام عرض کردند امام تایید فرمودند که بله و لذا در این روایت عنوان جبر و اکراه آمده است.**

**این عنوان جبر و اکراه را عرض کردیم در کتب قانون جدید هم نیامده ، در کتب قانون جدید عنوان اینکه اکراهی که مفسد رضاست اکراهی که معدم ر ضاست اکراهی که رضا را خراب می‌کند اکراهی که رضا را از بین می‌برد دیگر رضا نداریم ، عنوانی که مطرح کردند این است .**

**بعدها عنوان تلجئه را مطرح کردند که ماها بیشتر در دنیای ما عنوان الجاء را مطرح کردیم الجاء و تلجئه یکی است. بعد هم برای عنوان تلجئه در ضمن مصادیق بیع اکراه قرار دادند در کتب ما هم این عنوان از آنها منتقل شد. حالا اگر هست کتاب تذکره را بیاورید ، جلد یک تذکره چاپ قدیم ، بیع التلجئه، عنوان بیع التلجئه در تذکره آمده که از اهل سنت گرفته است. در روایات ما و عبارات ما نیست بیع التلجئه.**

**این بیع التلجئه‌ای که ایشان معنا می‌کند ، اول عبارت اول علامه را بخوانیم باید تحلیل قانونی‌اش را بدهم . بله آقا ؟**

**یکی از حضار : باید بیاید بالا**

**آیت الله مددی : التلجئة ، بیع التلجئة .ایشان معنا می‌کند.**

**یکی از حضار : وفی معنی الاکراه بیع التلجئة**

**آیت الله مددی : ها ببینید فی معنی الاکراه ، آنها در ذیل بحث اکراه آورده بودند بیع التلجئة را ، آن وقت علامه معنا می‌‌کند.**

**در صورتی که ممکن است شما بگویید این بیع التلجئة در معنی الاضطرار ، خواستم همین را بگویم. دقت کردید ؟ علامه این را آورده به عنوان، خود اهل سنت هم دارند، ما همان روز اول که از کتاب مصادر الحق سنهوری خواندیم تلجئه را هم داشت ایشان، خود اهل سنت هم دارند.**

**یکی از حضار : تلجئه مگر از اکراه قوی‌تر نبود ؟**

**آیت الله مددی : نه ، ما الجاء ، این بیع التلجئه‌ای که علامه آورده است عرض کردم کلمات این بزرگان اخیر این تقریبا اصطلاح شده‌ی سابقین است. یعنی جمع و جورش کردند ، شکل و شمایل به آن دادند حالا عبارت علامه را گوش کنید بیع التلجئة را بخوانید ،**

**یکی از حضار : فی معنی الاکراه بیع التلجئة وهو ان یخاف ان یاخذ الظالم ملکه فیواطئ رجلا علی اذخار شراره منه ولا یرید بیعا حقیقیا، ذهب الیه علماؤنا اجمع**

**آیت الله مددی : خوب اینکه اصلا علمای ما کراهت بیع التلجئة ندارند ، ذهب الیه علماؤنا اجمع، ببینید معنایش چه شد، الان هم متعارف است مثلا می‌خواهند خیابان بسازند یا می‌خواهند یک جایی پارکی درست بکنند می‌آیند عده‌ای از خانه‌ها را می‌گویند این خانه‌ها را دیگر معامله نمی‌شود کرد ، این می‌ترسد یک زمینی را سلطان از او بگیرد می‌رود به یک شخصی می‌گوید آقا من به تو می‌فروشم حالا آن قدرت دارد می‌گوید این فروش واقعا نمی‌فروشد، یعنی بعبارة اخری پناه برده، لجئ لجوء به اصطلاح پناه بردن است دیگر پناهندگان را لاجئ می‌گویند ، لاجئین ، پناه می‌برد به بیع ، یعنی از راه بیع می‌خواهد این مشکل را حل کند می‌آید به این آقا می‌گوید من به تو می‌فروشم بعد می‌خواهد از من بگیرد، دولت می‌خواهد این زمین را از من بگیرد من به تو می‌فروشم ممکن است آن شخص مثلا یک قدرتی دارد که بعبارة اخری دولت از او نمی‌گیرد از این راه وارد می‌شود. این که ایشان فرض کرده این اکراه است. این فرض ایشان .**

**چون پناه بردن به بیع دو جور است یک دفعه واقعا می‌فروشد چون می‌داند بعد دولت می‌آید از او مصادره می‌کند، می‌گیرد به زور می‌گوید چرا من الان ، هنوز کسی نمی‌داند که اینجا آینده بعد از ده سال‌ می‌خواهد پارک بشود مثلا می‌آید الان می‌فروشد اگر این باشد که این مضطر است این بیع مضطر است.**

**اما اینکه ایشان فرض کرده یبیعه صوریا، این بیع اکراه است. دقت کردید ؟ می‌آید می‌گوید آقا من یک قرارداد می‌نویسیم طبق این قرارداد این خانه ملک توست در حقیقت ملک او هم نیست، ولا یرید البیع ، دقت کردید ؟**

**مرحوم آقای نائینی دیروز که عبارت ایشان را خواندیم ، پریروز ببخشید، ایشان این طور معنا کرد در باب اضطرار شما قصد صورت بیع را می‌کنید اثر بیع را نه ، در قصد ببخشید اکراه قصد صورت بیع را می‌کنید اثر نه، اما در باب اضطرار اصلا قصد اثر می‌کنید، به خاطر اینکه به آن اثر برسید صورت بیع را هم انجام می‌دهید، بیع را هم انجام بدهید، و الا شما اساسا هدفتان آن اثر است نقل و انتقال است.**

**این بیع التلجئة هم از این قبیل است یعنی از قبیل اکراه است. آن بیع التلجئة‌ای که من عرض کردم خدمتتان از قبیل اضطرار است. یعنی ایشان می‌داند بعد این زمین را می‌خواهند از او بگیرند الان می‌فروشد، نمی‌خواهد زمینش را بفروشد خیال فروش نداشت، لکن الان می‌فروشد، لکن این مثل بیع مضطر می‌ماند.**

**پس بنابراین عناوینی را که ما اینجا داریم آنچه که من فکر می‌کنم عنوان اکراه که در کتاب سنهوری یا کتب اهل سنت آمده از قدیم به نظر من یک مقداری خوب دقیق نبوده منشاء این روایت هم همین است یعنی آن اصطلاح اکراهی که در کتاب سنهوری یا کتاب فرض کنید مثلا سرخسی برای شما خواندیم از جدید و قدیم این اکراه شامل یک نحوی از اجبار بوده است.**

**یعنی اگر ما بخواهیم دقیقا الان مطرح بکنیم می‌توانیم این عناوین را مطرح بکنیم. یک اکراه، دو اجبار که از همین روایت می‌گیریم، سه الجاء، چهار به اصطلاح تلجئة که ایشان گفت، یعنی عناوین متعددی را ببینید شما انجام می‌دهید.**

**آن که الان آمده در کتب اهل سنت اینها را تماما جزو اکراه گرفتند، در همین کتاب سنهوری ، مثلا ایشان می‌گوید یک قسم از اکراه اصلا رضا با آن نیست، آن وقت مثال می‌زند که یک کسی بیاید دست یک کسی را بگیرد قلم به او بدهد روی ورق بنویسد من خانه‌ام را به فلان فروختم آن طرف بنویسد، خوب ما این را الجاء می‌گوییم اکراه نمی‌گوییم اصلاء، این الجاء است، یعنی اگر به جایی برسد که من هیچ نحو اختیار ندارم دهانش را باز کند آب درش بریزد خوب این الجاء است ، این اکراه نیست، این را سنهوری جزو اکراه آورده است.**

**به نظر من اگر این روایت را مبداء قرار بدهیم باید این طور بگوییم یک چیزی را که آقایان به عنوان آن وقت اسمش را اکراهی که معدم رضاست ، اکراهی که رضایت نیست درش، ما به ذهن ما اکراه نیست، دقت کردید ، مثال ایشان را دقت کنید، دست کسی را بگیرد قلم به او بدهد بنویسد من خانه‌ام را به فلان فروختم، این دیگر اکراه نیست به نظر ما ، این با الجاء یکی است. این تلجئه هم نیست این تلجئه‌ای که مرحوم علامه مثال زد.**

**لذا ما فکر می‌کنم اگر این طور باشد از آن طرف هم گفتند اکراه حتی در عبارت سنهوری خواندیم ، اکراه را جزو مقابل رضا گرفت نه مقابل عدم قصد، چون گفت اکراه به رضا ضرر می‌زند، اگر ما باشیم شاید بهتر این باشد، شاید مراد روایت مبارکه هم این باشد والعلم عند الله اکراه که عرض کردم خلافا لمرحوم شیخ ، بگوییم اکراه یک معنای عرفی دارد که الان عرض کردیم مثل همین سنهوری نوشته الجاء را نوشته تلجئه را نوشته اجبار را نوشته ، همه را نوشته اکراه ، یک معنای لغوی هم برایش فرض کنیم، اکراه یعنی ایجاد کراهت یعنی رضا از بین برود ، ایجاد کراهت در انسان ، اکراه باب افعال است. یعنی آن ماده را که کراهت باشد ایجاد می‌کند.**

**اگر اکراه را به این معنا گرفتیم یعنی راضی نیستیم به این بیع راضی نیستیم خوب دقت کنید، نمی‌خواهد بالای سر من شمشیر بگیرد نمی‌خواهد بالای سر من هفت تیر بگیرد این بیع راضی نیست.**

**یکی از حضار : همان معنای اضطرار را می‌دهد**

**آیت الله مددی : ها اضطرار راضی به اثرش هست اینجا راضی نیست اصلا .**

**اگر این معنای اکراه گرفتیم روایت خیلی روشن می‌شود. چرا چون پدر به آدم می‌گوید آقا من ناراحت هستم این خانه را بفروشید، این راضی نیست بفروشد نمی‌خواهد بفروشد، لکن از آن طرف مراعات پدر را هم می‌خواهد بکند، اما پدر هفت تیر روی سرش نگرفته است. یا زوجه هفت تیر ، یک روایت داریم در باب زوجه ، روایت ما نیست اهل سنت است سه مورد یکی اینکه شمشیر گذاشت روی شکمش، یکی اینکه چاقو روی گلویش گذاشت، این همان اکراه متعارفی است که الان غربی‌ها می‌گویند الان در قوانین ما آمده آن که اصلا یک بحث مثل هفت تیر گذاشتن و چاقو گذاشتن و**

**این کلمه‌ی زوجه که در روایت آمده مرادش آن نیست یعنی یک نکته‌ای است که گاهی اوقات در روایت یک تعبیری می‌آید آن وقت یک زمینه‌ی خارجی هم دارد چون در این روایت دارد زوجه ، می‌شود بگوییم مراد از زوجه در این روایت آن زمینه‌ی خارجی است ؟ دقت کنید؟ آن زمینه‌ی خارجی چه بود ؟ چاقو روی گلویش گذاشته بود گفت من را طلاق بده و الا می‌کشمت یا شمشیر را روی شکمش گذاشته بود.**

**بگوییم این در روایت عبدالله بن سنان آمده زوجه مراد آن است یعنی مراد اکراهی است که با چاقو و شمشیر است لکن خیلی بعید است.**

**یکی از حضار : تفاوتی بین سلطان و زوجه پیش نمی‌آید .**

**آیت الله مددی : بله ، اولا تفاوت بین سلطان و ، خوب سلطان ممکن است بکشد او را ، زوجه الان**

**بله بعدش هم آقا از آن طرف هم درش اب و ام دارد در روایت، بعید است .**

**یکی از حضار : ام می‌گوید اگر نفروشی خودم را می‌کشم.**

**آیت الله مددی : حالا به قول شما ، ام او را نمی‌کشد خودش را می‌کشد، به قول شما، راست است همین طور است، دقت می‌کنید چه می‌خواهم بگویم دقت کنید.**

**لذا ابتداءا شاید من می‌خواستم این را روز اول بگویم که شاید زوجه ناظر به آن روایت اهل سنت است، چون آن روایت را به پیغمبر هم نسبت دادند به دومی هم نسبت دادند، آن حادثه، سه حادثه است که مشابه هم است. لکن بعید است جدا بعید است، جدا بعید است، اولا این با سلطان یکی می‌شود و نکته‌ی خاصی ندارد و ثانیا اب و ام معنا ندارد. نه این که این روایت ناظر باشد به روایت اهل سنت فوق العاده بعید است.**

**پس اگر اینجور شد این طور می‌شود ببینید بگوییم مراد از اکراه لغوی آن است که کراهت دارد این کراهت یا مبدائش یک امر عاطفی و اخلاقی است ، که در روایات ما سه تا آمده ، زوجه و پدر و مادر . اما در عبارت سنهوری ، مثلا یک آدم متدین، یک کشیشی هست یک آدم متدینی ، یک آیت اللهی گفته آقا این خانه را بیا بفروش من ناراحت هستم این مناسب تو نیست. این احساس می‌کند به خاطر احساس او عاطفه‌ای او بفروشد دقت کنید این مثال در سنهوری بود یعنی نکته‌ی دیگر روشن شد ؟ آیا ما اگر سلطه‌ی اخلاقی را قبول کردیم به همین سه تا که در روایت است یا تعمیم بدهیم به مثال‌هایی که سنهوری هم زد مثل انسان متدین و کشیش، مثل کارمند و رئیس اداره، رئیس اداره امر اداری نمی‌کند می‌گوید آقا این خانه‌ات آنجاست من ناراحت هستم این را بفروشن این به خاطر احترام رئیس اداره نزد او مثلا مورد قبول او باشد کار به او ارجاع بدهد ، کارمند به قول ایشان رئیس و مرئوس ، کارمند در مقابل رئیس اداره، این ها را تماما از مقوله‌ی نفوذ ادبی یا سلطه‌ی اخلاقی گرفت ، حالا سوال روشن شد ؟**

**سوال اول اگر ما سلطه‌ی اخلاقی را قبول کردیم طبق روایت همین سه مورد است ؟ زوجه و اب یا این ها مثال است ؟ ما بیاییم حرف ولو مثال‌هایی که سنهوری زد، چون مثال‌های سنهوری در روایات نیست، یک انسان متدین با یک آیت الله، یک کارمند با رئیس اداره، آیا شامل آنها هم می‌شود یا شامل آنها نمی‌شود ؟ انصافا مشکل است خیلی مشکل است.**

**اولا روایت باشد من الان این قسمت بحث را فعلا چون مراجعه نکردم ، مرحوم شیخ هم ندارد، مرحوم شیخ اهل تتبع به این معنا نیست لکن اگر مناقشه‌ای در شهرت عملی باشد از جواهر نقل می‌کند، جواهر متقید است به این مطلب که این روایت شاذ است شاذ نیست اعراض کردند اصحاب اعراض نکردند این را مرحوم صاحب جواهر مقید است من جواهر را هم حتی نشد نگاه کنم با اینکه بحث جواهر صفحه‌اش را هم نوشته حالا نشد نزد ما هم بود نشد نگاه کنم.**

**به هر حال فعلا نمی‌توانم بگویم از قرن پنجم، حتی قرن پنجم خود شیخ آیا در نهایه یا در مبسوط به این روایت عمل کرده عملا فرق بین جبر و اکراه گذاشته یا نه این الان در ذهنم نیست، بعد هم کتاب‌هایی که بعد آمده مثل کتب شهید اول و شهید ثانی و اینها آیا اینها به طبق این روایت عمل شده یا عمل نشده فعلا ،**

**یکی از حضار : در بحث بیع کسی فکر نمی‌کنم تمسک کرده باشد دیگر ، در بحث بیع اینها یمین است. حتی کلینی و اینها در بحث بیع نگفتند.**

**آیت الله مددی : این مرحوم نائینی است ، اشکال نائینی این است که این در یمین است اما انصاف قصه اگر ما باشیم و طبق قواعد درست است متن فقهی در یمین است اما بعد عنوان جواب امام جواب موضوعی است الجبر من السلطان والاکراه ، ظاهرش این است که عنوان اکراه، معنای اکراه.**

**یکی از حضار : روایت دیگری هم بعد از این روایت در عتق و صدقه هم وارد شده است.**

**آیت الله مددی : اکراه وارد شده است.**

**یکی از حضار : اکراه زوجه**

**آیت الله مددی : آن اکراه زوج احتمالا همان مثل همان جریان چاقو گذاشتن است.**

**یکی از حضار : برای کنیز است ، کنیز خریده رفته خانه‌ی پدرش**

**آیت الله مددی : می‌دانم آن قبیل به حساب اذیت و آزار خارجی آن ممکن است.**

**علی ای حال اگر این طور شد اگر این طور شد به نظر من بهترین راه شاید این باشد اکراه را بزنیم به رضا یعنی اکراه کاری بکند که انسان عملی را انجام بدهد راضی نیست تماما خوب دقت کنید**

**یکی از حضار : همان کاری که شیخ کرده است.**

**آیت الله مددی : نه شیخ لغت را ندیده به این معنا اجبار گرفت. این که در کتاب سنهوری آمده اکراه ضغط شدید، فشار، نه فشار نمی‌خواهد، اسلحه و وسائل و اینها نمی‌خواهد نه، پدر ناراحت است می‌گوید من ناراحت هستم بچه هم می‌گوید آقا من به خاطر شما نباشد من این خانه را دوست دارم می‌خواهم اینجا باشم فقط به خاطر احترام پدر آن خانه را می‌خواهد بفروشد آیا این بیع، بیع مکره هست یا نه ، سوال سر این است.**

**یکی از حضار : یعنی اصحاب هیچ کس فتوا نداده به این،**

**آیت الله مددی : الان نمی‌دانم ، الان من نمی‌دانم، الان مرحوم نائینی گفته این را من در یمین قبول می‌کنم اما در بیع قبول نمی‌کنم این را هم نمی‌دانم که آیا فتوای اصحاب این است یا نه ، شیخ این روایت را آورده مناقشه‌ای در عدم قبول اصحاب تا اینجایی که من دیدم نکرده است، شیخ بلکه از این مطلب چیز دیگری هم درآورده است شاید امروز برسیم بخوانیم، چون امروز کتاب آوردیم که عبارات شیخ را هم بخوانیم.**

**پس بنابراین اکراه یعنی انسان کاری را انجام بدهد قصد معامله‌ای را بکند لکن رضا ندارد واقعا ، آن وقت عوامل عدم رضا مختلف است. اکراه عبارت از این باشد جبر، به تعبیر روایت جبر، جبر این باشد که یک سلطه‌ای باشد و تهدیدی باشد خوفی باشد رهبتی باشد و یک اثر سوئی بار بشود و ظنی داشته باشد یقین هم داشته باشد که آن اثر بار می‌شود یعنی واقعا این راست می‌گوید، می‌زند یا مثلا چاقو می‌زند یا چوب می‌زند، این کار را انجام می‌دهد این اسمش را جبر بگذاریم طبق این روایت.**

**الجاء در جایی باشد، سنهوری این را جزو اجبار اکراه گرفت، الجاء در جایی باشد که اراده‌ی انسان کلا از بین می‌رود مثل اینکه دستش را می‌گیرند بنویسد با آن این اسمش را الجاء بگذاریم .**

**تلجئه هم در جایی بگذاریم که واقعا می‌آید قصد بیع می‌کند اما قصد اثر بیع نمی‌کند ، گاهی اوقات هم تلجئه عرض کردیم به مثال ما قصد اثر بیع ، آن جایی که قصد اثر بیع بکند که اضطرار است.**

**نهایت این است که ممکن است بعد مشتری اگر علم پیدا کرد و می‌دانست که بایع این کار را کرده خیار غبن و خیاری از این قبیل داشته باشد به اصطلاح تخلف وصفی ، عنوان یک خیاری برایش بشود که تو می‌دانستی که این مطلب خواهد شد و تو عمدا به من فروختی، غیار غرور مثلا غره مثلا یرجع الی من غر ، به نحو خیاری برای او قرار داده بشود. این احتمالش هست. این خلاصه‌ی بحث فقط بحثی که ما الان در اینجا درش گیر کردیم عمل اصحاب با روایت است. روایت به نظر من معنایش خوب است مشکل خاصی ندارد لکن اینکه آیا واقعا اصحاب به روایت عمل کردند یا نه الان نمی‌دانم به لحاظ شهرت و فرهنگ حدیثی‌اش خیلی خوب است، مقدماتش خیلی خوب است ، از بعد از قرن پنجم چه کار کردند اصحاب الان در ذهن من نیست. این بحث راجع به حقیقت الاکراه که مرحوم شیخ فرمودند و روشن شد.**

**دیگر مرحوم شیخ متعرض عده‌ای آن وقت روشن شد در این مطلب ما اشکالمان در باب بیع مکره این نیست که عنوان اکراه باشد هر چه می‌خواهد باشد، ظاهر آیه‌ی مبارکه تجارة عن تراض مهم صدق تراضی است. مهم این که رضا باشد، حالا این اکراه با چاقو باشد بخواهد.**

**علی ای حال انسان واقعا قصد بیع بکند و عن رضا قصد اثر بیع بکند این باید درش محقق بشود، حالا می‌خواهد روایت اکراه، شاید هم در باب بیع روایت اکراه نیامده چون خود آیه تقیید دارد تجارة عن تراض، احتیاجی هم نه به حدیث رفع داریم، نه به روایت طلاق مکره داریم، هیچ کدام به آنها احتیاجی نیست.**

**بعد مرحوم شیخ متعرض فروع می‌شود، فرع اولی که شیخ می‌آورد تفصی ، آیا در باب اکراه تفصی یعنی فرار چاره جویی، مثلا بگویید آقا خانه‌ات را بفروش اجبار می‌کند، این تفصی هم راه‌های مختلف دارد یا به یک راه قانونی وکیل می‌گیرد مثلا جلوی کار را بگیرد یا مثلا راه‌های دیگر دارد فرض کنیم به این که مثلا توریه می‌کند، این بحث تفصی را مرحوم شیخ نقل می‌کند متعرض می‌شود.**

**می‌گوید ظاهر این روایتی که الان خواندیم این است که تفصی معتبر نیست، گفتم روایت را برای جهت دیگر می‌آورد برای این جهت آورد، ظاهرش این است که شیخ می‌خواهد به روایت عمل کند ظاهرش این طور است والعلم عند الله سبحانه وتعالی**

**آیا تفصی شرط است یا نه و یا تفصیل قائل بشویم تفصی به توریه و غیر ، شیخ ابتداءا بحث می‌کند تفصی شرط نیست، یعنی نکته‌ی اساسی این است که حقیقت اکراه این است انسان خوف پیدا بکند که این اثر بار بشود کتک زده می‌شود اگر راه چاره دارد اگر راه فرار دارد مخصوصا با توریه با الفاظ بازی کردن در این جا دیگر صدق اکراه نمی‌کند، اشکال مرحوم شیخ در حقیقت این است یعنی نه شیخ ، دیگران.**

**توریه هم مثال بارزش بخواهیم بزنیم که به قول ما آخوندی باشد، می‌گوید آقا خانه‌ات را بفروش می‌گوید بله من خانه‌ام را فروختم به فلانی به صد هزار تومان، خانه‌ام را می‌فروشم ببخشید نگفت ، به جای اینکه فعل ماضی بیاورد فعل مضارع را می‌آورد، چون گفتیم در صیغه‌ی عقد باید فعل ماضی باشد این می‌خواهد آخوندی فرار بکند. می‌گوید خانه‌ام را می‌فروشم به صد هزار، می‌فروشم نه فروختم، اگر فروختم شد که بیع است، می‌گوید می‌فروشم چون می‌گوید مرادم این است که بعد می‌فروشم نه الان برای استقبال به کار بردم نه برای حال، برای حال به کار برده نشد.**

**امکان دارد لغت صلاحیت دارد ، عرض کردم لغت صلاحیت داشته باشد. لغت این صلاحیت را دارد که مراد در آینده باشد، آیا توریه شرط است یا نه شیخ بحث دومی ، چون گفتم مرحوم شیخ رضوان الله تعالی علیه بحث اکراه را در اینجا آورده چیز کرده و خود این کتاب هم این جدا سازی را کرده اما متاسفانه در حاشیه نوشته و لذا متن یکنواخت دیده می‌شود اگر بالای خود مطلب می‌نوشتند این خیلی خوب بود یک کمی متن فاصله بینش می‌افتاد و برای مطالعه راحت تر بود این جور آدم را خسته می‌کند یک نواخت پشت سر هم .**

**علی ای حال حالا بقیه‌ی مسائل را آقایان مثلا این مساله‌ای که ایشان دارد در صفحه‌ی 311، ثم ان حقیقة الاکراه لغتةً و عرفاً ، ما بین لغت و عرف فرق گذاشتیم . اینجا دارد اینجا را عنوان بگذارید حقیقة الاکراه معنی الاکراه، از اینجا می‌آید صفحه‌ی 312 آخر‌های صفحه، ثم انه هل یعتبر فی موضوع الاکراه او حکمه عدم امکان التفصی ، بحث تفصی را هم ایشان اینجا مطرح می‌کند، تفصی هم دو جور می‌شود، تفصی به توریه ، تفصی به غیر توریه یکی یکی این بحث‌ها عنوان داده بشود.**

**اکراه بر احد العنوانین، اینها دیگر ربطی شان به بیع ندارد اگر آقایان اجازه بفرمایند خودشان مراجعه بکنند ان شاء الله تدریس بفرمایند مکاسب را در همان جا ما بحثی را که در اینجا بله ، بعد در صفحه‌ی 328 ثم مشهور بین المتاخرین لو رضی المکره بما فعله صح العقد ، رضای بعد از اکراه، یعنی تفصی شرط نیست، آن تفصی که ایشان گفت چرا چون تفصی هم که دارد می‌کند چرا تفصی می‌کند چون راضی نیست، ما گفتیم مهم این است که راضی نیست دیگر چرا این بحث‌ها را بکنیم، نمی‌خواهد که چاقو بالای سرش بگیرد ، همین که می‌گوید این که من توریه بکنم این که بگوید من تفصی پیدا بکنم این معلوم می‌شود راضی نیست خوب بعبارة اخری راضی نیست همان عدم الرضا کافی است احتیاج به این مقدمات ندارد.**

**علی ای حال ان شاء الله فردا آن بحث را متعرض می‌شویم رضای بعد از اکراه .**

**و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین**